

بازیگران تازه در پهنه سیاسی و اقتصادی جهان

معصومه انتظام*

پیشگفتار

دولتهاست. «^۱ برای تبیین فرایند پیدایش بازیگران غیردولتی در پی پاسخ به این پرسش هستیم که چه عواملی زمینه‌ساز پیدایش سازمانهای غیردولتی در نظام بین‌الملل بوده‌اند؟ و هدف اصلی این پژوهش نیز پرداختن به این پرسش است. می‌کوشیم تا بر پایه رویکردهای گوناگونی که زمینه‌های شکل‌گیری و کنش روزافزون NGOها را نشان می‌دهند چگونگی پیدایش آنها را بررسی کنیم. افزون بر این پرسش اصلی، پرسشهای فرعی دیگری نیز مطرح می‌شود، مانند: آیا دولت همچنان بازیگر اصلی سامانه بین‌الملل است؟» اگر پاسخ منفی است، چه دگرگونی‌هایی در سامانه بین‌الملل زمینه پیدایش بازیگران تازه و نقش آفرینی آنها را فراهم آورده است؟ و نیز این پرسش که «جهانی شدن چه اثری در رشد سازمانهای غیردولتی داشته است؟» نظریه‌ای که در پاسخ به این پرسشها سرب می‌آورد، این است که رشد جامعه مدنی بین‌المللی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم فرایند جهانی شدن و افزایش وابستگیهای متقابل و فراملی‌گرایی از عوامل

پیدایش سازمانهای بین‌المللی غیردولتی (NGO)، بسیاری از اصول نظریه‌ی واقع‌گرایی را - که از مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل است - با پرسش روبه‌رو کرده است. بر پایه این نظریه دولتها مهمترین بازیگران سیاست بین‌الملل هستند و قدرت، نخستین و مهمترین تعیین‌کننده کنش بازیگران است. به باور واقع‌گرایان، بازیگران اصلی و مهم در روابط بین‌الملل دولتها هستند و دیگر بازیگران در راستای خدمت به آنها رفتار می‌کنند و یا اینکه دولتها برای نیرومندی خود از آنها بهره می‌جویند. یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان نوواقع‌گرایی، یعنی «کنت والتز» بر این باور است که: «بازیگران غیردولتی برای پیروزی باید دارای قدرت باشند، دولتها بازیگران اصلی در سیاست بین‌الملل هستند و بازیگران دیگر، مانند شرکتهای چند ملیتی و سازمانهای مردم‌نهاد، بر گونه ویژه‌ای از اقتدار تکیه کرده‌اند و منابع آنها جهت رفتار مؤثر بسیار متفاوت از

* کارشناس ارشد علوم سیاسی

سالها در سایه مبارزه ایدئولوژیک قطب‌های جهانی خفته بودند. از جمله این بازیگران می‌توان به سازمانهای غیردولتی اشاره کرد.^۵

از سوی دیگر شکل‌گیری آگاهی عمومی در برابر نگرانیهای انسانی چون محیط زیست، حقوق بشر، زنان، توسعه نیافتگی و غیره به پیدایش شکلهای تازه‌ای از وفاداریهای سیاسی انجامیده است که در چارچوب يك سرزمین و دولت خاص نمی‌گنجد. هویت، ملیت، حقوق بشر، دموکراتیزه کردن و غیره اموری هستند که با پایان یافتن جنگ سرد اهمیتی بیش از پیش یافته و سبب دگرگونی در وظایف امنیتی دولتها گشته‌اند. آنچنان که در حوزه مسئولیتهای امنیتی، دولتها دیگر تنها نگران قدرت نظامی خود نیستند، بلکه اموری چون رقابت اقتصادی، رفاه اجتماعی و برخورداری از دانش و تکنولوژی جایگاه فزاینده‌تری یافته‌اند. به سخن دیگر امروزه وظایف تازه‌ای برای دولتها مطرح شده است.^۶

در دوران مابسیاری از دشواریهای بزرگ که تهدیدکننده ثبات نظام بین‌الملل است به راه‌حلهایی نیاز دارند که از نیرو و توان دولتها فراتر است. جهان با دشواریهای نظامی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی زیادی دست به گریبان است که حل کردن یکجانبه آنها در سطح داخلی ناممکن است. به سخن دیگر، بسیاری از دولتها درمی‌یابند که میان تعهدات و توانایی‌های آنها

زمینه‌ساز پیدایش سازمانهای بین‌المللی غیردولتی و نقش مؤثر آنها در زمینه‌های حقوق بشر، محیط زیست، مسائل زنان و غیره بوده است. بر این پایه، نخست به این موضوع می‌پردازیم که چه دگرگونی‌هایی در ویژگیهای دولت و شهروندان پدید آمده که سبب طرح مفهوم بازیگران تازه در کنار دولت شده و انحصار و اقتدار تام دولت را به چالش کشیده است. سپس با تکیه بر آموزه‌های مکتب لیبرالیسم زمینه‌های تئوریک پیدایش سازمانهای غیردولتی را بررسی خواهیم کرد.

آیا دولت همچنان بازیگر اصلی در

سیاست جهانی است؟

پیدایش بازیگران غیرحکومتی بیش از هر چیز برآیندی از شرایط نظام بین‌الملل است. اگر دولت - ملتها توانستند با ایدئولوژی ناسیونالیسم وارد نظام بین‌الملل شده و وعده ساختن يك جامعه ایده‌آل را پشتوانه خویش قرار دهند، بازیگران غیردولتی بیش از هر چیز مشروعیت خود را از ناکارآمدی دولت به‌عنوان تنها بازیگر سیاست جهانی به دست آورده‌اند.^۲ برای بیش از سه سده و نیم، الگوی «وستفالی» دولت از مشروعیت و پذیرش ویژه‌ای برخوردار بود و دولت نیز از نیرو و حاکمیت لازم برای کنترل شهروندان، قانونگذاری و اجرای آن بهره‌مند بوده است. در این مدت رئالیسم به‌عنوان گفتمان مسلط در روابط بین‌الملل بر بازیگری اصلی دولتها تأکید زیادی کرده و کارکرد بازیگران غیرحکومتی را تابعی از رفتار دولتها پنداشته است.^۳ اما پس از پایان جنگ سرد، فروپاشی نظام دو قطبی و در نخستین سالهای هزاره سوم اصول اساسی نظام دولت محور دچار چالش جدی شده و جای خود را به گونه‌ای از روابط جدا از مرزبندیهای سنتی و حاکمیت تام و انحصاری دولتها داده است.^۴ پایان یافتن جنگ سرد دگرگونیهای ساختاری در روابط کشورهای جهان پدید آورد و خلأ ایجاد شده در عرصه بین‌المللی امکان تحرك بازیگران فراموش شده‌ای را پدید آورد که در تمام این

○ پیدایش بازیگران غیرحکومتی بیش از هر چیز برآیندی از شرایط نظام بین‌الملل است. اگر دولت - ملتها توانستند با ایدئولوژی ناسیونالیسم وارد نظام بین‌الملل شده و وعده ساختن يك جامعه ایده‌آل را پشتوانه خویش قرار دهند، بازیگران غیردولتی بیش از هر چیز مشروعیت خود را از ناکارآمدی دولت به‌عنوان تنها بازیگر سیاست جهانی به دست آورده‌اند.

را بر آن می‌دارد تا در برخورد با این گونه امور از نهادهای غیرحکومتی کمک بگیرند و آنها را در تصمیم‌گیریها و سیاست‌گذاریها به کار گیرند. ولی در دوران مدرنیته، لزوم پاسداری از مرزبندیها و وجود بی‌بدیل حاکمیت‌های جداگانه سیاسی فرایند سیاستگذاری یکسان کشورها را کنترل می‌کرد.^۷

بدین‌سان موضوع روابط بین‌الملل که نخست در چارچوب روابط بین دولتها بود با آغاز فعالیت‌های شرکتهای چندملیتی و سازمانهای بین‌المللی «مردم‌نهاد» به چالش کشیده شده است. از این رو، به رویدادهای گوناگون در پهنه سیاست جهانی باید با در نظر گرفتن نظامهای پیچیده شامل دولتها، شرکتهای چندملیتی و سازمانهای غیردولتی توجه کرد.^۸ به نظر برخی از اندیشمندان، پیدایش رقیبان تازه، جاذبه و نیرومندی بیشین دولتها را نابود کرده است. اما گروهی تأکید می‌کنند که دولت همچنان نقش و اقتدار تام خویش را داراست. برای هر دو گروه نشانه‌های زیادی یافت می‌شود. از سوی دیگر افزایش شمار دولتها در دهه‌های گذشته، پابرجا ماندن حاکمیت در این دوره و برخی رویه‌های مداخله‌گرانه دولتها در پهنه بین‌المللی واقعیت‌هایی است که نمی‌توان آنها را با پدیده زوال دولت سازش داد. ولی ادعای زوال دولت چندان نیز بی‌پایه نیست. و نشانه‌هایی مبنی بر افزایش شمار بازیگران غیردولتی و رقابت آنها با جهان مدرن وجود دارد.^۹ از این رو نظام کنونی بین‌الملل با یک معمای آشکار روبه‌رو است. دولتها بر یا هستند و زمینه اقتدار خود را از بسیاری جهات گسترش می‌دهند و در همان حال بازیگران غیردولتی نیز به گونه‌ای چشمگیر گسترش می‌یابند.

لیبرالیسم

دگرگونی در روابط بین‌الملل کنونی به میزان چشمگیری بر اثر رویکرد لیبرالیسم است. برای نمونه ایجاد نهادهای بین‌المللی چون جامعه ملل و سازمان ملل متحد بر اثر تفکرات لیبرال مبنی بر از میان بردن آشوب در زندگی بین‌المللی و چیره کردن حکومت قانون بوده

○ پایان یافتن جنگ سرد دگرگونیهای ساختاری در روابط کشورهای جهان پدید آورد و خلأ ایجاد شده در عرصه بین‌المللی امکان تحرك بازیگران فراموش شده‌ای را پدید آورد که در تمام این سالها در سایه مبارزه ایدئولوژیک قطب‌های جهانی خفته بودند. از جمله این بازیگران می‌توان به سازمانهای غیردولتی اشاره کرد.

شکافی وجود دارد که روز به روز ژرفتر می‌شود. اثر اصلی این بحران، فرسایش بیشتر حاکمیت دولت است. چرا که حل کردن این پیچیدگیها یافتن مراجع و منابع دیگری در این زمینه را پرهیز ناپذیر می‌کند. بدین ترتیب تماشاگر پیدایش و اثرگذاری بازیگران تازه‌ای همچون سازمانهای غیردولتی هستیم که در پهنه سیاست جهانی پیدا شده و تواناییهای خود را نشان داده‌اند. از سوی دیگر باید به این نکته توجه داشت که مردمان خواستار شرکت هر چه بیشتر در سرنوشت خود و نظارت بر حوزه اقتدار دولت هستند. هر زمینه تاریخی نیازمند شرایط و نهادهای ویژه خود است. دولت-ملت نیز در دوره‌ای از تاریخ، با توجه به ضرورتها و شرایط آن زمان شکل گرفت و قوام یافت. ولی جهان امروز سرشار از رخدادها و امور گوناگونی است که بر زمینه‌ای تازه، نهادهای تازه‌ای را نیاز دارد. انقلاب فزاینده در انتظارات شهروندان، شرایط پدید آمده از مبارزات بلندمدت و توان‌فرسای مردمی، جابه‌جایی و تحرك طبقه‌بندی‌های حاکم و سرانجام حساستر شدن افکار همگانی در برابر سیاست‌گذاری عمومی، ناتوانی در پاسخگویی و بی‌کفایتی نهادهای موجود را در پی داشته است. در این شرایط گسترده‌گی ابعاد دشواریهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی در سطح جهان دولتها را در برابر این دشواریها ناتوان ساخته است و آنها

به محدودیت دولتها بلکه به پیدایش بازیگران تازه‌ای در پهنه بین‌الملل می‌انجامد. برای نخستین بار «کیوهین» و «نای» عنوان کردند که الگوی دولت-محور در روابط بین‌الملل نمی‌تواند تعاملات گسترده میان جوامع را توضیح دهد. این منتقدان که فراملی گرایان نامیده شدند برخلاف تمام فرضهای واقع‌گرایی بر این باور بودند که دولتها دیگر نمی‌توانند بر تعاملات بین‌المللی کنترل داشته باشند. زیرا مشکلات جهانی به همراه بازیگران تازه‌ای در روابط بین‌الملل سربر آورده‌اند.^{۱۳}

نخستین متن در روابط بین‌الملل که بر شکل‌گیری دگرگونیهای بنیادین در نظام بین‌الملل بر اثر پیدایش کنشگران تازه و اهمیت نسبی آنها در فرایندهای روابط بین‌الملل تأکید داشت، کتاب مشترک «رابرت کوهن» و «جوزف نای» با عنوان «روابط فراملی و سیاست جهانی» بود. در این کتاب نویسندگان بر اهمیت کنشگرانی مانند شرکتهای چندملیتی و روابط میان آنها در سطح فراملی، نقش گروههای انقلابی، اهمیت روابط اقتصادی در تعاملات جهانی، و دگرگونی جهان تأکید می‌کنند. این برداشت، چالشی در برابر یکی از فرضیه‌های اصلی رشته روابط بین‌الملل یعنی کنشگری انحصاری دولتها

است.^{۱۴} هرچند در فرایند بررسی ابعاد گوناگون سیاست بین‌الملل بیشتر بر نقش واحدهای رسمی حکومتی (دولتها) تأکید می‌شود، اما نمی‌توان نقش و اهمیت جنبشهای استقلال طلبانه، سازمانها و گروههای انقلابی، اتحادیه‌ها و انجمنهای بین‌المللی، شرکتهای چندملیتی و مانند آنها را انکار کرد. چه بسا در برخی موارد اثر داده‌های رفتاری این بازیگران در روابط بین‌الملل، بیش از بازیگران رسمی (حکومتی) باشد. هر چند رفتارهای بازیگران دولتی را می‌توان تا اندازه‌ای بر پایه الگوهای حکومتی و ساختاری و همچنین در چارچوب منافع ملی و مسائل حقوقی مورد بررسی قرار داد، اما چنین چارچوب روشنی را نمی‌توان برای بازیگران غیرحکومتی در نظر گرفت.^{۱۵} نگرانیهای انسانی و شکل‌گیری نموده‌های تازه وفاداری به نهادها و سازمانهای غیردولتی منجر به نقش آفرینی این سازمانها در لباس پاسداران ترویج و حمایت از حقوق بشر شده است. مهمترین وجه معرف نظریه‌های لیبرال، باور به امکان دگرگونی در روابط بین‌الملل است.^{۱۶} مفاهیم لیبرالی همچون فراملی‌گرایی، وابستگی متقابل و جامعه مدنی که در زیر به آنها می‌پردازیم نشانگر آنند که در جهان کنونی مرزهای بین دولتها به شکل فزاینده‌ای نفوذپذیر شده‌اند و باید به بازیگران مستقل تازه‌ای که در کنار دولتها شکل گرفته‌اند، توجه کرد.

فراملی‌گرایی

فراملی‌گرایی یکی از برداشتهای لیبرالیسم از روابط متحول بین‌الملل است. هنگامی که از سیاست و روابط بین‌الملل سخن گفته می‌شود، روابط میان دولتها مطرح است، یعنی دولتها کنشگران مورد نظراند. اما فراملی‌گرایی بر روابطی فراتر از روابط دولتها و میان کنشگرانی جز دولتها تأکید دارد. در پایان دهه ۶۰ و آغاز دهه ۷۰، واقع‌گرایی مورد انتقاد جدی واقع شد. یکی از نخستین منتقدان از واقع‌گرایی «اوران یانگ» است. به گفته او افزایش وابستگی متقابل بین‌المللی سبب زوال سیاست قدرت خواهد شد، زیرا وابستگی متقابل نه تنها

○ بسیاری از دولتها در می‌یابند که میان تعهدات و توانایی‌های آنها شکافی وجود دارد که روزبه‌روز ژرفتر می‌شود. اثر اصلی این بحران، فرسایش بیشتر حاکمیت دولت است. چرا که حل کردن این پیچیدگیها یافتن مراجع و منابع دیگری در این زمینه را پرهیزناپذیر می‌کند. بدین ترتیب تماشاگر پیدایش و اثرگذاری بازیگران تازه‌ای همچون سازمانهای غیردولتی هستیم که در پهنه سیاست جهانی پیدا شده و تواناییهای خود را نشان داده‌اند.

در بر گیرند.^{۱۴}

وابستگی متقابل

از آنجا که از نگاه لیبرالها دولتها بازیگران روابط بین الملل به شمار نمی روند، بر حاکمیت‌های جداگانه واحدهای سیاسی تأکید چندانی نمی شود. هر چند از دیدگاه تئوریک دولتها از حق حاکمیت برخوردارند، اما در تعامل با دیگران، حاکمیت آنها به شدت محدود می شود، زیرا مهمترین ویژگی سیاست جهانی، وجود وابستگی متقابل میان بازیگران است.^{۱۵} افزایش نقش امنیتی و اوج گیری منزلت بازیگران غیر رسمی گونه ای تجانس و همسانی بین منافع بازیگران گوناگون پدید می آورد. بدین سان در حالی که پیش از این محور سیاست جهانی مسائلی بود که حکومتها، خود و یا از راه چانه زنی با یکدیگر در حل و فصل آن می کوشیدند، اما اکنون در کنار این مسائل، چالشهای دیگری هم مطرح است که به سبب ماهیت خود تنها در حوزه صلاحیت دولتها و نهادهای دیپلماتیک آنها قرار نمی گیرد. چون این مسائل در اساس بر آیند تکنولوژیهای پویا و کوتاه شدن فواصل اجتماعی و جغرافیایی هستند، می توان آنها را

○ به نظر برخی از اندیشمندان، پیدایش رقیبان تازه، جاذبه و نیرومندی پیشین دولتها را نابود کرده است. اما گروهی تأکید می کنند که دولت همچنان نقش و اقتدار تام خویش را داراست. برای هر دو گروه نشانه های زیادی یافت می شود. از سوی دیگر افزایش شمار دولتها در دهه های گذشته، پا بر جا ماندن حاکمیت در این دوره و برخی رویه های مداخله گرانه دولتها در پهنه بین المللی واقعیت‌هایی است که نمی توان آنها را با پدیده زوال دولت سازش داد.

و کنترل آنها بر سیاست جهانی بود. بر این پایه دولتها کنترل خود را بر رویدادها کم و بیش از دست می دهند. درست است که دولتها همچنان حاکمیت حقوقی خود را حفظ کرده اند اما خودمختاری (autonomy) خود را از دست می دهند و کنشگران گوناگون در حوزه های گوناگون خوشه بندی می شوند و در پیوند با یکدیگر و با دولتها جای می گیرند.

«کوهن» و «نای» بر آنند که نقش کنشگران خصوصی در سیاست گذاری و مطالعات سیاسی جهانی نادیده گرفته شده است. توجه آنها به «روابط فراملی» است یعنی «تماسها، ائتلافها و بده و بستانها در فراسوی مرزهای ملی که ارکان سیاست گذاری خارجی اصلی حکومتها، کنترلی بر آنها ندارند». این به معنای رشته گسترده ای از پدیده های فراملی از شرکتهای چندملیتی تا جنبشهای انقلابی، اتحادیه های صنفی و شبکه های علمی، تاکار تلهای ترابری هوایی و فعالیتهای ارتباطی در فراسوی جو است. در برخی موارد، سازمانهای داخلی می توانند در پهنه های فراملی پویا باشند. یعنی در بخشی از مبادلات جهانی، از جمله ارتباطات، تحرك افراد، اشیاء و سرمایه فعالیت کنند. در تعریف «کوهن» و «نای» شرکتهای دبیرخانه های اتحادیه های کارگری بین المللی، سازمانهای مذهبی جهانی و بنیادهای بزرگ جملگی فراملی شمرده می شوند.

برای کوهن و نای پرسش مهم این است که مبادلات یا سازمانهای فراملی چگونه بر سیاست بین دولتی اثر می گذارند؟ این مبادلات و سازمانها می توانند آثاری همچون دگرگونیهای نگرشی (attitudinal) در سطوح گوناگون روابط داشته باشد و تعاملات میان اشخاص از کشورهای گوناگون می تواند در افکار و برداشتهای نخبگان و غیرنخبگان دگرگونی ایجاد کند. سازمانهای فراملی با شکل دادن به اسطوره ها، نمادها، و هنجارهای تازه سبب رشد نگرشهای تازه ای شده و به عنوان کنشگران تازه در کنار دولتها عمل می کنند. اینها می توانند اتحادیه های صنفی، جنبشهای انقلابی، شرکتهای چندملیتی، کلیساها و دیگران را

مسائل ناشی از وابستگی متقابل - interdependence is-sues خواند. ۱۶

وابستگی متقابل را در زمره نظریه‌هایی در روابط بین‌الملل می‌دانند که در راستای پیوند دو سطح تحلیل خرد و کلان در بررسی روابط بین‌الملل مطرح شده و در سیاست جهانی به شریطی اشاره دارد که نشانه آن آثار متقابل میان کشورها و بازیگران در کشورهای گوناگون است. وابستگی متقابل به معنای وابستگی چندجانبه است؛ ملتها و دولتها در یک نقطه از جهان، زیر اثر رویدادهای نقاط دیگر یا اقدامات کشورهای دیگر قرار دارند. از این بابت افزایش روابط فراملی بین کشورها، همانند وابستگی متقابل بیشتر است. ۱۷ استدلال نظریه‌پردازان در این زمینه فکری آن است که افزایش وابستگی متقابل اقتصادی در میان دولتها، جنگ را کاهش می‌دهد و به پاسداری از ثبات و امنیت بین‌المللی کمک می‌کند. بر پایه این نظر، ریشه اصلی ثبات، در ایجاد و پاسداری از نظام اقتصادی لیبرالی است که دادوستد اقتصادی آزاد را در میان دولتها گسترش می‌دهد. چنین نظمی، دولتها را مرفه‌تر کرده و سبب تقویت صلح می‌شود. زیرا دولتهای مرفه با رضایت از وضع موجود، صلح‌جو تر خواهند بود. روابط اقتصادی گسترده میان دولتها سبب کاهش جنگ و انباشت ثروت می‌شود. بدین سان بازیگران دولتی افزایش چشمگیری می‌یابند، نیروهای نظامی به‌عنوان ابزاری سودمند کاربرد کمتری پیدا می‌کنند و رفاه و نه امنیت، هدف اصلی دولتها می‌شود. ۱۸

وابستگی متقابل نشانه جهانی بار و روابط همکاری جویانه و وابسته است. در شرایط وابستگی متقابل پیچیده، روابط میان دولتها بشر دوستانه و همیارانه است. بر پایه دیدگاه «کوهن» و «نای»، در چنین شرایطی امنیت نظامی از برتری کمتری برخوردار است و امور رفاهی، ارزش بیشتری دارند. از این رو دولتها اهداف گوناگونی را پیگیری می‌کنند و بازیگران فراملی مانند سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی (حکومتی) اهداف جداگانه‌ای را پیش رو خواهند داشت. ۱۹ در این رویکرد،

○ نخستین متن در روابط بین‌الملل که بر شکل‌گیری دگرگونیهای بنیادین در نظام بین‌الملل بر اثر پیدایش کنشگران تازه و اهمیت نسبی آنها در فرایندهای روابط بین‌الملل تأکید داشت، کتاب مشترک «رابرت کوهن» و «جوزف نای» با عنوان «روابط فراملی و سیاست جهانی» بود. در این کتاب نویسندگان بر اهمیت کنشگرانی مانند شرکتهای چندملیتی و روابط میان آنها در سطح فراملی، نقش گروههای انقلابی، اهمیت روابط اقتصادی در تعاملات جهانی، و دگرگونی جهان تأکید می‌کنند.

سازمانهای بین‌المللی، اهمیت بسیاری دارند و پهنه فعالیت دولتها محدود است. به باور هواداران این تئوری تقسیم کار در اقتصاد بین‌الملل، افزون بر آنکه وابستگی متقابل میان دولتها را افزایش می‌دهد، سبب کاهش میزان خشونت و مناقشه میان آنها خواهد گشت. ۲۰

وابستگی متقابل پیچیده complex interdependence مجاری ارتباطی چندگانه‌ای multiple channels میان جوامع پدید می‌آورد که عبارتند از روابط غیررسمی میان نخبگان دولتی و ترتیبات رسمی وزارتخانه‌های امور خارجه، روابط غیررسمی میان نخبگان غیر دولتی و سازمانهای فراملی. این مجاری را می‌توان روابط بین دولتی، فرادولتی transgovernmental و فراملی نامید. روابط بین دولتی همان مجاری متعارف مورد نظر واقع‌گرایان است. روابط فرادولتی هنگامی جریان می‌یابد که فرض واقع‌گرایان را مبنی بر فعالیت دولتها همچون واحدهای منسجم و اینکه دولتها تنها واحدهای عرصه سیاست جهانی هستند، کنار بگذاریم. ۲۱ بروز مسائل وابستگی متقابل، مانند دگرگونیهای اقتصادی، شهروندان را به تردید انداخته که دولتهاشان داور نهایی

رسیده‌اند که نمی‌توان آنها را کنترل کرد یا نادیده گرفت. در بسیاری از پهنه‌ها حضور و پذیرش آنها در گفت‌وگوهای چندجانبه بین‌المللی، نه از سر اختیار و علاقه دولتها بلکه ناشی از ناتوانی در نادیده گرفتن آنهاست.

سازمانهای بین‌المللی غیردولتی توانایی خود را به‌عنوان بازیگران اثرگذار در روابط بین‌الملل به اثبات رسانده‌اند. NGOهایی همچون «عفو بین‌الملل» و «صلح سبز» از راه نظارت بر کارکرد دولتها و یا با حمایت از روشهای تازه بر دولتها اثر می‌گذارند. آنها بخش غیردولتی جامعه هستند و نقش روزافزون آنها بیانگر آنست که دولتها باید حضور و منافع آنها را به رسمیت بشناسند؛ این گسترش را پیدایش جامعه مدنی بین‌المللی می‌گویند.^{۲۲} هواداران جامعه مدنی جهانی بر این باورند که فعالیتهای سیاسی NGOها مهمترین گام به سوی يك دموکراسی جهانی هدایت‌شونده از پایین است و بر اثر این فعالیتهای شیفتگی گذشته ملتها و دولتها نسبت به مرزهای خود کاهش یافته و راه برای رسیدن به يك دموکراسی جهانی و جامعه مدنی جهانی هموار خواهد شد. تشکیل این جامعه مدنی خود سبب سست شدن نقش سنتی دولتها در نظام بین‌الملل است که راه را برای نفوذ و اثرگذاری NGOها در فرایند سیاستگذاری جهانی باز می‌کند.^{۲۳} بر سرهم مفهوم جامعه مدنی بین‌المللی فرسایش الگوی وستفالیایی دولت و جایگزینی آن با نظامی از اجتماعات، صلاحیتهای و فاداریهای همپوش است؛ جامعه مدنی، آن فضای سیاسی و اخلاقی است که در اختیار جنبشهای تازه اجتماعی قرار می‌گیرد و به حوزه‌ای از روابط بین‌الملل گفته می‌شود که در آن جنبشهای اجتماعی مدرن در فرایند جهانی سرمایه‌داری برای رسیدن به اهداف سیاسی خود سربر می‌آورند. این گونه جنبشها از راه تعاملات پیوسته با نهادهای جامعه بین‌المللی قوام یافته، به سهم خود سبب تشکیل ارزشها، هنجارها و نهادهای جامعه می‌شوند.^{۲۴}

هدف جامعه مدنی بین‌المللی بررسی

○ افزایش وابستگی متقابل اقتصادی در میان دولتها، جنگ را کاهش می‌دهد و به پاسداری از ثبات و امنیت بین‌المللی کمک می‌کند. بر پایه این نظر، ریشه اصلی ثبات، در ایجاد و پاسداری از نظام اقتصادی لیبرالی است که دادوستد اقتصادی آزاد را در میان دولتها گسترش می‌دهد. چنین نظمی، دولتها را مرفه‌تر کرده و سبب تقویت صلح می‌شود. زیرا دولتهای مرفه بارضایت از وضع موجود، صلح جوتر خواهند بود.

همه مشکلات باشند و آنها را به فکر بازنگری در وفاداریهایشان واداشته است. بدین سان مسائل ناشی از وابستگی متقابل به ترویج این اندیشه انجامیده است که همکاری فراملی می‌تواند به اندازه ستیز میان دولتها در سیاست جهان نقش محوری داشته باشد.

حضور این بازیگران که در اثر وابستگی متقابل شکل گرفته‌اند نشان می‌دهد که دولت ملی به گونه فزاینده‌ای نقش یگانه خود را در پهنه سیاست بین‌الملل از دست می‌دهد. پیشرفتهای تکنولوژیکی، گسترش ارتباطات و جهانی شدن اقتصاد به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی نشان داد که ساختار دولت ملی امروزه حتا نمی‌تواند به تنهایی به وظیفه و کارکرد اصلی خود برای تأمین نیازهای امنیتی انسانها پاسخ دهد. بدین سان کمرنگ شدن نقش دولتها و افزایش نقش نهادها و بنگاههای غیردولتی از فضای تنش‌دار و خشونت‌بار سیاست کاسته است.

جامعه مدنی بین‌المللی

افزایش و نقش فزاینده سازمانهای غیردولتی در پیدایش و پردازش ایده‌های ملی و بین‌المللی و برپایی شبکه‌های ارتباطی بین‌المللی در واقع ماهیت تازه‌ای به سیاست بخشیده است. NGOها به درجه‌ای از فعالیت

را در دست می‌گیرند. سیاستمداران، سازمانهای غیردولتی را بازیگران نیرومندی می‌دانند که اخلاق تازه‌ای را وارد سیاست کرده‌اند.^{۲۷} نهادهای جامعه مدنی بین‌المللی می‌توانند در حاکمیت جهانی در دوران امروزی نفوذی چشمگیر داشته باشند. این نیروها سهمی چشمگیر در نوآوریهای سیاستگذاری در زمینه‌هایی چون پاسداری از حقوق بشر و بهبود وضع اجتماعی دارند. بسیاری از طرحها از سوی همین نهادهای غیررسمی و غیرانتفاعی جامعه مدنی جهانی که در کنار بخش دولتی و بخش تجاری به‌عنوان بخش سوم شناخته می‌شوند، داده شده است. این گروهها نخست به این دلیل جهانی هستند که به مشکلات تمام جهان توجه دارند و دوم بدین سبب که از امکانات جهانی شدن برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌گیرند.^{۲۸}

برعکس جامعه مدنی در کشورهای لیبرال، جامعه مدنی جهانی تا اندازه زیادی بیرون از نظارت دولتهای دارای حاکمیت و رژیمهای بین‌المللی جای می‌گیرد و از افراد و گروههایی در اجتماعات و مؤسسات اختیاری بدون در نظر گرفتن هویتشان به‌عنوان شهروندان کشور خاص و فراتر از مرزهای سیاسی و عمومی اجتماعات

○ سازمانهای بین‌المللی غیردولتی توانایی خود را به‌عنوان بازیگران اثرگذار در روابط بین‌الملل به اثبات رسانده‌اند. NGOهایی همچون «عفو بین‌الملل» و «صلح سبز» از راه نظارت بر کارکرد دولتها و یا با حمایت از روشهای تازه بر دولتها اثر می‌گذارند. آنها بخش غیردولتی جامعه هستند و نقش روزافزون آنها بیانگر آنست که دولتها باید حضور و منافع آنها را به‌رسمیت بشناسند؛ این گسترش را پیدایش جامعه مدنی بین‌المللی می‌گویند.

جامعه‌شناختی و تاریخی بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل است. در این روند جامعه مدنی بین‌المللی نه تنها باید کارگزاران بیرون از کنترل مستقیم دولتها بلکه نیروهای اجتماعی را که جامعه بین‌الملل دولتها را شکل داده‌اند نیز، دربرگیرد. از این رو است که تأکید ویژه‌ای بر تعامل میان کارگزاران جامعه مدنی و کارگزاران دولت می‌شود. از این دیدگاه، گسترش جامعه مدنی بین‌المللی فرایندی است که در آن مرزهای دولتهای مستقل، همزمان، هم‌نیرومند و هم تضعیف می‌شوند هرچند که پیدایش جامعه مدنی بین‌المللی نیازمند تضعیف نظام بین‌المللی دولتها بر اثر وجود يك اجتماع جهانی از بازیگران غیردولتی نیست. بی‌گمان کارگزاران جامعه مدنی بین‌المللی اغلب خطری در برابر حاکمیت دولتها هستند، زیرا بر پایه تعریف، در فراسوی مرزهای موجود ملی، قومی و مذهبی عمل می‌کند.^{۲۵} به راستی رشد جامعه مدنی بین‌المللی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و گسترش مفاهیم اصولی و ارکان جامعه مدنی خود از عواملی است که سبب شد تا سازمانهای غیردولتی هرچه بیشتر بتوانند در گسترش مفهوم حقوق بشر و افزایش توجه بین‌المللی به آن نقشی تعیین‌کننده بازی کنند. با گسترش NGOها جامعه مدنی جهانی نیز گسترش می‌یابد و با گسترش ارتباطات دگرگونیهای بزرگی در چگونگی مشارکت گروههای اجتماعی و نیروهای مدنی پدید می‌آید. از این رو افزایش این سازمانها به معنای افزایش پهنة جامعه مدنی است. رویکرد لیبرالیستی با گذار از تحول اقتصادی برای تبیین مشارکت همه و رهایی از دلزدگی و بی‌میلی جوامع لیبرال از مشارکت سیاسی، حوزه‌های عمومی را تقویت کرد و همین پدیده نیز مشارکت اجتماعی را در پوشش سازمانهای غیردولتی پدید آورد.^{۲۶} هم‌اکنون میلیونها تن بدون آنکه همگان از آن خبر داشته باشند، وارد سیاست شده‌اند. آنها به احزاب نمی‌پیوندند، بلکه در پی فعالیت ملموستری هستند. جامعه مدنی دربرگیرنده تمام شهروندانی است که حل کردن دشواریهای خود را به نهادهای دولتی و سیاسی نمی‌سپارند، بلکه خود این کار

سیاسی شدن آنها.^{۲۰} بر اثر این فرایند، دولتها آسیب‌پذیرتر و حاکمیت محدودتر می‌شود و کنترل دولتها با چالشهای تازه‌ای روبه‌رو می‌شود. در این وضع دولت از شکل سرزمینی و محدود در موقعیت ژئوپلیتیکی ثابت خود بیرون می‌آید و بسیاری از الگوهای رفتاری آن دیگر تنها تابع وضع ژئوپلیتیک نخواهد بود. کاهش وفاداریهای شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداریها به نهادهای فوق ملی و جهانی می‌تواند از دیگر جلوه‌های این دگرگونیهای درون دولتها به‌شمار رود که سبب دگرگونی رابطه میان شهروندان و دولت شده و کمرنگ شدن ناسیونالیسم و اهمیت یافتن نقش نهادها و سازمانهای بین‌المللی و غیردولتی در کنار دولتها را در پی داشته است.

جهانی شدن، مرزبندیهای پیشین بین انسان و دولت را برهم زده است و چهار دگرگونی بزرگ در کشورداری پدید آورده است: ۱- افزایش ارتباطات فرامرزی بین بازیگران غیردولتی ۲- افزایش قوانین و نهادهای فراکشوری ۳- افزایش مشارکت بخش خصوصی در تدوین مقررات جهانی ۴- گسترش جامعه مدرن جهانی.^{۲۱} بسیاری بر این باورند که در این دوره، توانایی دولت برای انجام بسیاری از وظایف مانند تأمین امنیت کاهش نیافته است، بلکه این نهاد دیرین وظایف

ملی ساخته می‌شود. مجموعه‌ها و گروه‌بندیهای اختیاری جامعه مدنی جهانی شامل سازمانهای مذهبی، نهادهای خصوصی بازرگانی و سازمانهای غیردولتی است. آنها خود به خود و برای منافع خود و بیرون از نظام دولتها وجود دارند.

جامعه مدنی جهانی در حوزه ارزشهای فرهنگی و در بُعدی فراتر از مرزبندیها و حوزه‌های سیاسی پویاست. قدرتمندترین نیروها در این جامعه جهانی، بازارهای آزاد تجارت، بورس فراملی و جنبشهای بین‌المللی حقوق بشر هستند. از زمان فروپاشی امپراتوری مارکسیستی-لنینیستی شوروی و دگرگونیهای اجتماعی-اقتصادی در جهان سوم و نیز در برخی کشورهای پیشرفته دموکراتیک جامعه بین‌المللی، دولتها، دیگر توانایی آن را ندارد که برای نظم بخشی، کنترل حقوقی و پاسداشت امنیت و نظم داخلی تنها به نظامهای ملی تکیه کنند. بر بستر چنین نیازهایی است که سازمانهای غیردولتی بیش از پیش اهمیت می‌یابند و آرمانهای انسانی آنها جامعه واقعیت به تن می‌کند.^{۲۲}

جهانی شدن

واژه جهانی شدن از یک جهت مفهومی یکسره تازه و از جهت دیگر، گفتمانی دیرین به‌شمار می‌رود. بسیاری از انگاره‌های جهانی شدن به شکل آرمان خواهانه آن مانند همبستگی انسانها، حقوق بشر، عدالت جهانی و مانند اینها، از سده‌ها پیش از سوی علمای اخلاق و سیاستمداران مطرح شده‌اند. از نگاهی دیگر و به‌پندار شماری چند، جهانی شدن مفهومی تازه است که سبب بروز پویایی شگفت‌انگیز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شده و با کاهش فاصله زمان و مکان، تفاسیر تازه‌ای از سیاست، اقتصاد، دولت و مانند اینها به دست می‌دهد. به هر رو چون پدیده جهانی شدن چالشها و تعارضاتی را به همراه دارد می‌تواند سبب دگرگونی در مفاهیم و تغییر در مصادیق روابط بین‌الملل شود.

در بُعد سیاسی، پدیده جهانی شدن دگرگونیهایی را به همراه داشته است. از جمله نفوذپذیری مرزها و سیال و

○ هدف جامعه مدنی بین‌المللی بررسی جامعه‌شناختی و تاریخی بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل است. در این روند جامعه مدنی بین‌المللی نه تنها باید کارگزاران بیرون از کنترل مستقیم دولتها بلکه نیروهای اجتماعی را که جامعه بین‌الملل دولتها را شکل داده‌اند نیز، دربرگیرد. از این رو است که تأکید ویژه‌ای بر تعامل میان کارگزاران جامعه مدنی و کارگزاران دولت می‌شود.

تازه‌ای یافته است.^{۳۲}

دگرگونی دیگر، دگرگونی در الگوهای اقتصادی دولتها و شکل گیری نهادهای اقتصادی تازه با وظایف ویژه خود است. جهانی شدن اقتصاد به تندی در حال دگرگون کردن ماهیت دولت ملی است و جریان گسترده پول و سرمایه به آن سوی مرزهای سیاسی از ویژگیهای اصلی اقتصاد جهانی به شمار می‌رود.^{۳۳} شرکتهای چندملیتی می‌توانند سرمایه‌گذاری را به آن سوی مرزها برده، انتقال تکنولوژی را کنترل کرده و در زمینه مالیات و یارانه دلخواه با دولتها گفت‌وگو کنند. اینها همگی برجسته‌ترین نشانه‌های چالش در برابر دولت-ملت هستند. جهانی شدن اقتصاد، نهادهای نظارتی فراملی را که نخست به عنوان سازمانهای بین‌الدولی کار خود را آغاز کرده و با گذشت زمان استقلال آنها افزایش یافته است، شامل می‌شود.^{۳۴}

از سوی دیگر جهانی شدن سبب دگرگونی در فضای سیاسی بین‌المللی و پیدایش روند فزاینده وابستگی‌ها و ارتباطات متقابل و کاهش به ظاهر فزاینده اهمیت مرزهای ملی شده است. افزایش ارتباطات متقابل نیز کاهش اهمیت مرزهای ملی را در پی داشته است و وابستگی‌های متقابل چنان ژرف شده‌اند که امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تنها در محدوده بومی اثرگذار نیستند و امور سیاسی دولتها نیز تنها در درون مرزها باقی نمی‌ماند، بلکه از مرزها می‌گذرد و از این رو جدایی کلاسیک بین سیاست داخلی و بین‌المللی را با تردید و گمان روبه‌رو می‌کند و این چنین است که فرضیه کشورهای حاکم و محدود به مرزها را به چالش می‌کشاند و فضای سیاسی تازه‌ای پدید می‌آورد که مرزهای آن همه جهان است.^{۳۵} به راستی ما شاهد آن هستیم که با تسریع و تشدید روند جهانی شدن، همراه با فرسایش اقتدار دولتها، نفوذپذیری مرزها و تحدید حاکمیت آنها، دهها بازیگر غیردولتی وارد عمل شده و در اقتدار دولتها سهم شده‌اند. جهانی شدن آغازی است برای ورود به بحثهایی درباره بازیگران در نظام بین‌الملل کنونی و همچنین ساختاری که بازیگران در پوشش آن

○ در بُعد سیاسی، پدیده جهانی شدن دگرگونیهایی را به همراه داشته است. از جمله نفوذپذیری مرزها و سیال و سیاسی شدن آنها. بر اثر این فرایند، دولتها آسیب پذیرتر و حاکمیت محدودتر می‌شود و کنترل دولتها با چالشهای تازه‌ای روبه‌رو می‌شود. در این وضع دولت از شکل سرزمینی و محدود در موقعیت ژئوپلیتیکی ثابت خود بیرون می‌آید و بسیاری از الگوهای رفتاری آن دیگر تنها تابع وضع ژئوپلیتیک نخواهد بود.

عمل می‌کنند. آثار دگرگون ساز جهانی شدن بیشتر در حوزه کارکرد دولت به بارزترین شکل خود نمود پیدا کرده است. البته نباید پنداشت که جهانی شدن تنها بر دولتها اثر می‌گذارد. این برداشت، ناپخته و دور از واقعیت است. زیرا که جهانی شدن چه به صورت سلبی و چه به صورت ایجابی بر تمام بازیگران و جریانهای اجتماعی اثر می‌گذارد، ولی ضرورت تمرکز بر روی دولت از آنجا است که دولت جایگاه اصلی جهانی شدن است.^{۳۶} در این زمینه فرضیه‌های گوناگونی مطرح شده است که برخی از آنها چهره بیش فرضهای بدیهی مباحث تئوریک را به خود گرفته‌اند. به گفته «رابرت گیلپین» نظریه پرداز معروف، این اندیشه که «کشور-ملت از سوی نیروهای فراملی جهانی شدن اقتصاد، تضعیف شده»، در بیشتر گفتمانهای امروزی نظام بین‌الملل و اقتصاد بین‌الملل دیده می‌شود. برپایه بسیاری از نوشته‌ها، سازمانهای بین‌المللی و بازیگران غیردولتی جای «کشور-ملت» را که عامل اصلی در روابط بین‌الملل است، خواهند گرفت. اختلاف نظرها همواره پیرامون گزینه‌های ساده‌ای مانند این پرسش چرخیده‌اند که «دولت عامل جهانی شدن است یا برآمده از آن؟» بدین سان یا دولت را به عنوان یک چارچوب سیاسی

بازیگر غیر دولتی وارد عمل شده‌اند. پیدایش بازیگران تازه که مناسبات تازه‌ای را در پهنه روابط بین‌المللی در پی داشته‌سبب شده است که در کنار پذیرش دولت-ملتها، این بازیگران بیش از پیش مطرح شوند. در این میان دولت تنها یکی از بازیگران است و در کنار آن، بازیگران فراملی مانند نهادهای مربوط به جامعه مدنی، احزاب، تشکله‌ها و نیز بازیگران فراملی همچون سازمانهای بین‌المللی دولتی و غیردولتی و شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی با قدرت هر چه بیشتر سربر آورده‌اند.

پی‌نوشتها:

1. Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, Reading Mass, Addison wesely, 1979, p. 88

۲. عبدالعلی قوام، جهانی شدن و جهان سوم، تهران، دفتر

مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۸-۱۰۷

۳. محمد هادی سمتی، «جهانی شدن و روابط بین‌الملل»، معمای

سیاست در عصر پسادرن»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۴

(پاییز ۱۳۷۹) صص ۶۵۲-۶۴۸

۴. عبدالعلی قوام، بحران معنادر عصر جهانی شدن، فصلنامه

سیاست خارجی، س ۱۴، (پاییز ۱۳۷۹) صص ۳۸۶

۵. فرهاد درویشی، «پیامدهای امنیتی جهانی شدن»، فصلنامه

دفاعی-امنیتی، س ۱۰، ش ۳۴ (بهار ۱۳۸۲)

۶. قوام، همان، صص ۶۴۰

7. Peter Willetts, "From Consulatative Arrangement to Partnership", *The Changing Status of NGOs, in Diplomacy at the UN, Global Governance*, Vol. 6, No. 2, (Apr-Jun 2000) pp. 217.

۸. تام کیتینگ، «دولت، قدرت و روابط بین‌الملل»، ترجمه

محمد رضا اسماعیلی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، (خرداد و

تیر ۱۳۸۱) صص ۶۲

۹. عبدالعلی قوام، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها،

تهران، سمت، ۱۳۸۴؛ صص ۳۳

۱۰. رضا سیمبر، «تحول در نظام بین‌الملل در کارویژه‌های ملت

و دولت»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۵، ش ۳ (پاییز

۱۳۸۰) صص ۶۹۹

۱۱. عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست

پرهیز ناپذیر برای پیگیری و پیشبرد جهانی شدن در نظر می‌گیریم، یا اینکه آن را مانند قربانی نگون‌بخت نیروهای جهانی کننده که موجودیت آن را از بیرون تهدید می‌کنند، به‌شمار می‌آوریم. بنابراین جهانی شدن محیط عمل و شرایط تازه‌ای را پدید می‌آورد که نیازمند رفتارهای تازه دولت است. «هرل» (Hurrell) و «وودز» Woods به تشخیص مجموعه نیرومندی از فرضهای لیبرالی می‌پردازند که بیشتر با مفهوم جهانی شدن پیوند دارد. برپایه یکی از این فرضیه‌ها که به کار ما مربوط است، جهانی شدن سبب تشویق و گسترش نهادهای بین‌المللی می‌شود. ۳۷. جامعه باز اقتصادی را ایجاد و نهادینه شدن سازمانهای غیردولتی را آسان می‌کند. سازمانهای غیردولتی با لایبگری و تلاش برای بهبود نظارت جامعه مدنی بر دولت و همچنین به خاطر ایده‌ها و افکار خود، بر حاکمیت دولتها سایه می‌افکند و در تقسیم کار بین‌المللی در دوران جهانی شدن، بخشی از فعالیت‌های دولت را زیر چتر خود می‌گیرد. بدین سان جهانی شدن رابطه سنتی میان کارآمدی، مشروعیت، استقلال و اقتدار را خدشه‌دار می‌کند و با مرکزیت‌زدایی از دولت دهها نهاد دیگر را به گونه‌ای در قدرت آن سهیم می‌کند.

بهره سخن:

در این پژوهش بر پایه رویکرد لیبرالیسم به دلایل تئوریک پیدایش سازمانهای بین‌المللی غیردولتی اشاره کردیم و با بهره‌گیری از مفاهیم وابستگی متقابل، جامعه مدنی جهانی و فراملی‌گرایی؛ که وجود و نقش آفرینی سازمانهای غیردولتی در پوشش آنها می‌گنجد؛ به این باور رسیدیم که در جهان کنونی مرزهای میان دولتها به شکل فزاینده‌ای نفوذپذیر شده و بازیگران مستقل تازه‌ای در کنار دولتها شکل گرفته‌اند که باید مورد توجه قرار گیرند. به موازات دگرگونیهای ناشی از بین رفتن تعارضات دوران جنگ سرد، و با شکل‌گیری آگاهی همگانی در برابر مسایل انسانی فضای سیاسی تازه‌ای پدید آمده است که همراه با تحدید حاکمیت دولتها، دهها

۲۳. قوام، جهان سوم و جهانی شدن، ص ۱۱۵
۲۴. قوام، روابط بین الملل، نظریه‌ها و رویکردها، ص ۱۸۲
۲۵. قوام، جهان سوم و جهانی شدن، ص ۸۳
۲۶. گوردن کریستنسن «جامعه مدنی جهانی و حاکمیت حقوق بین الملل»، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، راهبرد، س ۱۵ و ۱۶ (بهار و تابستان ۱۳۷۷) صص ۹۵-۹۴
27. R. J. Holtont, **Globalization and Nation - State**, London, Macmillan, 1995, pp. 187
۲۸. سید حسین سیف‌زاده، همان، ص ۶۸
۲۹. محسن طلائی، «سازمان تجارت جهانی و پیامدهای جهانی شدن اقتصادی»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۴ ش ۳ (پاییز ۱۳۷۹) ص ۲۸۴
30. I Clark, *op.cit*
31. **Ibid**
32. R.J Holton, p. 80
33. **Ibid**, p. 108
۳۴. محمد جواد ظریف و مصطفی زهرانی، روندهای جدید بین المللی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، بهار ۱۳۷۶، صص ۸۱۰
۳۵. یان کلارک، جهانی شدن و نظریه‌های روابط بین الملل، ترجمه فرامرز تقی‌لو، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲، ص ۸۲
۳۶. محمد جواد ظریف، همان
۳۷. کلارک، همان، ص ۱۱۶
- بین المللی، تهران، سمت، ۱۳۸۲، صص ۱۳۴
۱۲. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، تهران، سمت، ۱۳۸۴، ص ۳۹
۱۳. امیر محمد حاجی یوسفی، «بررسی بحرانهای چهارگانه در نظریه روابط بین الملل»، سیاست خارجی، س ۱۱ ش ۱۴ (زمستان ۱۳۷۶) صص ۱۰۰۷-۱۰۰۶
۱۴. مشیرزاده، همان، صص ۳۲ تا ۳۹
۱۵. قوام، پیشین، ص ۳۴۳
۱۶. جیمز روزنا، جهان آشوب زده، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۲۲
۱۷. رابرت جکسون و، گئورگ سورنسون، درآمدی بر روابط بین الملل، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران، میزان، ۱۳۸۳، ص ۱۴۴
۱۸. همان، ص ۱۷۷
۱۹. سید حسین سیف‌زاده، اصول روابط بین الملل، تهران، میزان، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱
۲۰. مریم شاه کرمی، «امنیت بین المللی، قدرت هژمون و نظام بین المللی پس از ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه مطالعات بین الملل، س ۱ ش ۳ (زمستان ۱۳۸۳) ص ۲۲۵
۲۱. کارل دویچ و رابرت کیون، و دیگران، نظریه‌های روابط بین الملل، ترجمه وحید بزرگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۹۴۷
22. [http:// www. globalpolicy. ngos/ role/intro/def/2000/chaleny](http://www.globalpolicy.ngos/role/intro/def/2000/chaleny)